

کتابخانه ملی
۱۹۲۴۲

این کتاب تطابقت

مجموعه مشتعل بره در ساله مختصر در حقیقت نه هفت
بینی

هفت باب با یاسیدنا

مطلوب المومنین

بسی اقل العباد

ایو الف

در مطبع مظفری مقیم بندر بمبئی
بتایخ ۱۳۵۲ هجری نوی مطابق ۱۹۳۳ عیسی بطبع رسید

بسم الله الرحمن الرحيم

و سپاه

اما بعد این مجموعه مشتمل است بر دو رساله مختصر که تحقیر
هفت صد سال قبل تصنیف شده و تا بحال بزور طبع نرسیده
اول کتاب هفت باب بابا سیدنا این
رساله اگر چه باسم بابا سیدنا یعنی حضرت حن بن الصلاح قدس
الله سوره نسبت دارد ولیکن از تصنیفات آن بزرگوار نیست
و اگر چه مصنف تحقیقش نام خود شش را ذکر نکرده ولی
کتاب مذکور است که تاریخ تصنیفش سنه ۱۲۱ ملک شاهی
یعنی حبشالی است که مطابق سنه ۵۹۷ یا ۵۹۶ هجری
نویسنده ۱۱۹۹ یا ۱۲۰۰ سیاهی است و وفات بابا سیدنا

در ربیع الآخر سنه هجری بود و از اینجا معلوم میشود که کتاب هفت
باب تقریباً هشتاد سال بعد از وفاتش نوشته شد ظاهر اسباب تسمیه
این کتاب هفت باب بابا سیدنا آن بود که در ضمن او بعضی از اقوال و احکام
آن بزرگوار منقول است ثانی کتاب مطلوب المؤمنین
از تصنیفات علامه خواجه نصیر الدین محمد الطوسی که مصنف کتاب اخلاق
ناصری و کتابهای دیگر مشهور است و تاریخ ۱۸ ذی القعدة سنه ۷۲۳ هجری
بعد از وفات یافت و در تاریخ مذکور است که خواجه طوسی در اوائل حال
در خدمت محقق یعنی نائب الحکومه در قاضی قضاوت بود و چند کتاب
در حقیقت مذہب فرقه ناجیه اسماعیلیه تصنیف نمود مثلاً کتاب روضه
التسلیم و غیره و کتاب اخلاق ناصری هم باسم محقق مذکور که نامش
ناصر الدین عبدالرحیم بن ابی منصور بود تصنیف شد و بعد از مدتی خواجه
طوسی بخدمت مولانا زکریا الدین خورشاه به الکوت آمد و وقتی که
هولاکو خان قلعه جات اسماعیلیه را محاصره نمود و ضبط کرد و خواجه طوسی
انظار مذہب اثناعشری نمود و در خدمت هولاکو آمد و حقیقت حال بنویس
معلوم نیست ولی اسکان دارد که نصیر الدین طوسی اصلاً و تولد اسماعیلی بود
ولیکن چون قضای بی الطینان کارش را تنگ آورد و ناچار بطریق کبریا
و تقیه میش مردم از مذہب آبا و اجداد تبرأ نمود و الله اعلم

هفت باب بابا سیدنا

بسم الرحمن الرحیم

اما بعد این کلمات چند تخریر افتاد و در سنی مطلب آنکه غرض از گفتن این دیوان مبارک حمد و ثنای مولانا جل و علاه است و الا این گسترین بند کا زاید حد بوده است از گفتن این کلمات چندیکه تشریف است بهمان غرض است تا خوانندگان و قوف یا بند از این هفت باب و از فائده بی نصیب نباشند ان شاء الله تعالی

فهرست هفت باب این است باب اول در سنی آنکه خلق و بهم پنداشت خود را بخدای میدارند باب دوم در سنی آنکه غرض و عا بصورت خاص خود درین عالم ظهوری دارد که مردم را بدین صورت عزیز کرده است باب سیم در سنی آنکه در دوزخ و آستان مبارک کیست و در کجا نشیند و چه نام دارد باب چهارم در سنی باز نمودن عالم جهانی و چگونه آن باب پنجم در سنی باز نمودن عالم روحانی و صفت

اهل تضاد و اهل ترتیب و اهل وحدت باب ششم در سنی نظم کردن این دیوان و حمد و ثنای خداوند مذکور السجود و تسبیح غرض کلی خود این باب است باب هفتم در سنی تاریخ و چگونه احوال آن والله اعلم

باب اول در سنی آنکه خلق و بهم خیال و پنداشت خود را بخدای میدارند و در هر روی زمین از گذشته قاضیان که محققان روزگار اند و خدا شناسی که اهل دین است و بهم خویشستن را پیشوای خود کرده اند و میانه و مقتدای خویشستن کرده اند و بر سر آن مناظره میکنند و کینه و تعصب میورزند چنانچه بعضی بندهش نسبت میکنند و گویند خدای سرزده و کوش و چشم ندارد و زبان ندارد و دست و پا و غیرهم ندارد و یکت از اینها بر می شمارند که فلان ندارد و بعضی هم ندارد و ازین همه منزله است آنکه چنین خدا شناس با شدند اینها از جهل باطلان با شدند و بعضی دیگر بصفتا مانند کنند و گویند بر آسمان است یا بر عرضش یا بر فرش است یا چنین یا چنان است ایشان از جهل متعصبان با شدند و حال از آن کرده پیشین باید پرسید که یک مرد و بی در اصفهان بایکی از ایشان مناظره میداشت و طرف مقابل او در خدا شناسی تعطیل میکرد و میگفت که خدا فلان بعد ندارد و آن مرد و بی اصفهانی

در جواب میگوید که ای مسلمان این که تو میگوئی خسریزه دانه پاشیده
 پاشیده نه خدای باشد خداوند را از فضل باید دید و هر دو گروه برین
 مقرر اند که عقل و فهم خیال و فکر و اندیشه و پنداشت خود حلق هر چه
 از خلق زاید خدا ایراثواند شناخت و بجای نرسند و میدانند
 که هیچ پشواوی دیگر نیست الا و هتم و پنداشت خود حلق که در قرآن
 فرموده که قوله تعالى يَقُولُونَ الظَّالِمُونَ عَلَوْا كَيْدًا و بقول خویشتن
 خدا ناسنا س باشد و به نزدیک همة آدمیان روشن است که خدا
 ناسنا س کافر است و جای کافر و دوزخ است پس حکم این
 مقدمات از گذشته ازین جماعت محقق سائرین کافران و دوزخیان
 و بعدیک روزی مراد قرودین بامردی مجاهد میرفت و در آن
 نزدیک شخصی بود که در سلک جماعت قائم و رآده بود و در باب بهشت
 و جان خداوند سخن میگفت من نخست بآن مرد درست صحبت داشتم
 که این بهشت و جان که تو میگوئی هسم تست و هتم هیچ نباشد
 مرد روشن دلی بود زود دریافت جواب گفت چنین است
 و بعد من گفتم چنانکه در بهشت نیست نزد خدا نیست آن مرد چون
 این سخن بشنود یک ساعت به تعجب در من نگاه کرد و سپس

چشم خود را بر آب کرد و برفت و هیچ سخن نگفت و بعد از یک
 هفته باز آمد و بردست مولانا پیشش من از قائمیان کردید و گفت
 اگر این دین بر حق نیستی بردست چون تویی این سخن نه راندی
 و در خدا پرستی روی به جسم از اجسام گفته مثلاً باستان
 یا خورشید و ماه و کواکب یا باتش خانه از خانهای عالم چنانکه معروف
 و مشهور است آن را میان خود و خدا واسطه سازند و چنان پندارند
 که بآن قبله بخدا خواهند رسید از این جهت میفرماید اَوَّلُهَا
 كَالْأَنْعَامِ بِلَهُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا در این حال غرور مندان باید که
 درین سنی تفکر و تأمل بکنند کسی را در خدا شناسی که اصل دین است
 و فهم پنداشت راه بر باشد و در خدا پرستی که فروع دین است شک
 و دار و درخت و غیره را هم بواسطه قبله سازند چون خداوند برسد
 یا چه طور خدا را توان شناخت حضرت مولانا بدور دارا از جمله بندگان
 خود بستم و گرم وجود اما این جماعت ناجیه که قائمیان اند و محققان
 وقت اند دست در دامن خداوند زمان خویشتن زده اند تا قائم القیام
 که علی ذکره السجود و التسبیح جاودان نابی اند و حال در باب دوم
 عود و علا و فسیق و بد جزوی گفته خواهد شد انشاء الله تعالی

باب دوم در معنی و بیان آنکه عز و علا بصورت خشتین

ابد الابدین بدین عالم ظهوری دارد که مرد مراد بان صورت عزیز کرده است و
بهذا نسبیا و اولیا اشارت بردی کرده اند که عز و علا در میان خلق بصورت
مردی باشد این صورت خاص اوست چنانکه در کلام میفرماید إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ خَلَقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَةٍ وَ در جای دیگر فرموده
كَرَّمَ اللَّهُ خَلْقَ آدَمَ عَلَىٰ صُورَةِ الرَّحْمَنِ وَ دیگر در سبیل آنست
که عز و علا را محققان مولانا خوانند و اشارت بردی کنند و این نام را
اسم اعظم خدای دانند چنانچه نص قرآن بدرستی این سخن گواه است
بزرگان مبارک حضرت رسول وارد شده که میفرماید رَبَّنَا مَا كُنَّا لَنَا
طَاقَةٌ لَّنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَارْحَمْنَا إِنَّتَ مَوْلَانَا
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و در جای دیگر فرموده قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا
الْأَسَاطِبُ إِنَّ اللَّهَ لَنَا وَهُوَ الْعَاقِبُ وَ دیگر فرموده ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى
الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ

در قرآن آیاتی که نام مولانا در او است بسیار است که باز باید

له آیه ۳۰ از سوره آل عمران (III) که این عبارت در قرآن موجود نیست که اینهم در قرآن نیست

له آیه آخر (۲۸۹) از سوره البقره (II) که آیه ۵۱ از سوره التوبه (IX)

له آیه ۱۲ از سوره محمد (XLVII)

طلبید و هزار و یک نام خداوندی و تود و نه نام معروف و مشهور است
که نام حضرت مولانا نام خداوند تبارک و تعالی است مولانا یعنی
خداوند ما و دیگر آنکه مولانا را امام خوانده اند در قرآن میفرماید يَوْمَ
نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِسْمِهِمْ وَ دیگر فرموده وَ كُلُّ شَيْءٍ اَنْصَبْنَا
فِي اِسْمِ اِمَامٍ مَّيِّمٍ و نام امام هم در قرآن بسیار است که بیل میکند
که نام امام هم نام خداست و در حدیث هم حضرت رسول میفرماید لَوْ
خَلَقَتِ الْاَرْضُ مِنْ اِمَامٍ سَاعَةً لَمَاتِ بِاَهْلِهَا و در جای دیگر
فرموده مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مَيِّتَةً
جَاهِلِيَةً وَ الْجَاهِلُ فِي النَّاسِ یعنی اگر امام زمان ساعی نباشد
هر آینه جهل و ابل جهل را وجودی نباشد و در حدیث دیگر
فرموده اند که هر که میرد و امام زمان خود را ندانسته باشد مرگ او مرگ
جاهلان باشد و جای جاهلان آتش دوزخ است اگر نام امام نام خدا
تعالی نبودی چسبیده که میرد و امام زمان خود را ندانسته و دوزخ رو
وقتی که شخصی از مولانا زین السایدین پرسید که معرفت
خداوند تعالی چیست جواب فرمودند که قول امام علیه السلام معرفت
الله بمعرفته امام زمانه اسم الذی یحب علیه الطاعة و در عوام هم

له آیه ۷۳ از سوره الاسری (XLVII) که آیه ۱۱ از سوره یسین (XXVI)

معروف است که امام نام خداوند است که در هزار و یک نام خدا
نموده نام عشر و علامت و مؤمن و موقن و محقق
هم نام خداوند تعالی است که خوب معروف است و شرح حاجت
و نقل است در میان عامه که پیغمبر علیه السلام فرمودند که
در عرفات خدای را دیدم که بالای شتری نشسته بود و قطیفه میخدی
بر سر انداخته و سائر همه اشارت بردی کرده اند و اشارت بدو
داوه اند چنانچه آدم و امتش را صایبه خوانند و گویند ملک
شولیم بقیامت باید و حکم بکند و اسرار الهی که در دوز شریت
انبیا پوشیده داشته بودند آشکارا کند و مولانا را در عهد دور
اسوم ملک شولیم خوانند و آن همه گفت و حکایت ابلیس در دوز
ملک شولیم بوده است.

و در عهد حضرت نوح اسم مبارکش را ملک یزدان
خوانده اند و امتش را بر اسم کونیند و آن حکایتی طوفان
و درخواست نوح تا امتش غرق نشود با ملک یزدان رفته است
که میفرماید رَبِّكَ لَا تَنْزِلْ عَلٰی الْكَافِرِينَ كَيَّاۤءَ لَآئِحُنَّ
نوح مستجاب کرد بفرمود تا دوز شریت آشکارا کند تا همه را بداند

له آیه ۲۷ از سوره نوح (LXXI)

ظاهر شریت غرق کند و آنرا بنام سینا بود و غرق شد و انا
باشد اله پس از اهل شریت و قیامت با نوح در آن کشتی
نجات نماندند همچنانکه امر و زامت نوح میگویند که ملک یزدان
بقیامت باز آید و حکم قیامت را او بکند و اهل دوزخ را بدوز
و اهل بهشت را بهشت بفرستد.

و در عهد حضرت ابراهیم علیه السلام مولانا را ملک
السلام خوانده اند و آن حکایتی حضرت ابراهیم و منجیق
و رفتن در آتش با ملک السلام رفته است.

و در دوز حضرت موسی علیه السلام مولانا را ذوالقرنین
گفته اند و آن نوری که حضرت موسی در آن شب بر آن درخت
دیده است تا و ایل تاریکی آن شب ظاهر شریت است و باطن
طریقت تا و ایل درخت شخص مرد است و نور در رحمت و وحدت
و یکاکی مولانا است و بعضی روایت است که حکایت حضرت موسی
در آن شب با مولانا ذوالقرنین بود و مولانا را بدید و حکایت طورینا
و خضر و آب حیات و آن همه حکایتها با مولانا ذوالقرنین بوده است
و امت موسی را جو دان خوانند و دجالش را فرعون و موسی را
مولانا شنبه خوانده اند و حکم قیامت را شنبه گویند آسمان و

زمین از جا بشود و حکم قیامت از جا نشود یعنی شریعت و حکمش
صاحب شریعتان کرده اند از جا خواهد شد و قائم قیامت و حکمش
از جا نشود و اسم موسی و آتشش مولانا را میگویند و میگویند
سیما بقیامت بیاید و حق را از باطل جدا کند و جمله خلق را بر انگیزد
و حکم بر آستی کند و هر کس را بحق خویشش برساند

مک

و در دور عیسی مولانا را معده خوانند بابا سیدنا
قدس سره فرموده است که حضرت عیسی خواسته بود که مولانا
معه را ببینند که داشته اند از این جهت آتشش را ترسا خوانده اند
و در عهد حضرت عیسی و قبل بسیار بود که اطاعت امر و فرمان او
نخورده اند و حضرت عیسی میگوید که من پسر یکانه خدایم اگر چنین است
پس باید که پدر او مردی باشد و گوید من بقیامت باز آیم و کار پدر خود
را آشکار کنم و گوید در قیامت چه کار با خواهم کرد یعنی مولانا
قائم القیامت را بحسب خلق نمایم و قوم او را یعنی امت او را ترسانان گویند
و ایشان گویند آنچه حضرت عیسی در دور شریعت بجزوی بگردانی
مرده رانده کرد چون بدور قیامت پایدگی بکند یعنی جمله خلق را
زنده گرداند و حکم قیامت را تمام باختم رساند و یا در پدر خود
باشد و مسلمانان هم برین مطلب خود معتقدند و گویند که

حضرت

حضرت عیسی در دور قیامت خود ظهور خواهد کرد و چهل سال
پادشاهی کند و در میان خلق بر آستی حکم خواهد کرد چنانچه کرکن
و سیش با هم آب بخورند یعنی حق و باطل و ظاهر و باطن همه
دو یکی گردند

و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که
اتقان من بعد از وفات من بهشتاد و سه کرده شوند بهشتاد و
دو سالک و دوزخی و یکی ناجی و درستکار از آن جمله ستی
گوید که بزرگان ما میگویند از میان خلق چهار هزار مرد برگزیده
ایم و از چهار هزار چهار صد و از چهار صد چهل و از چهل چهار
و از چهار یکی و گوید آن یکی قطب است و این جهان برای او بر
پاست که یک لحظه جهان بی او نباشد و عالم را بی او وجودی نه
بماند و شیعیان مولانا را قائم القیامت گویند بعضی بکلام السلام
نام برند و بعضی محمد مهدی نیز گویند و بعضی گویند محمد بن حسن
عسکری از غار بیرون خواهد آمد و بعضی بر محمد صغیر بنبند که
اوست و بعضی گویند سنوز در شکم مادر است هر کس برای
و قیاس خود چیزی میگویند و قاضیان که محققان روزگار اند
مولانا را قائم القیامت گویند و مولانا ملک السلام را امام مستقر

۱۳ خداوند زمان میگویند، مقصود یک کس است،
و مردم هند وستان که ایشانرا هندوین مند و بت سازند
یکی را نام نارن خوانند و یکی را سائین گویند
اما محققان روزگار یقین کرده اند و گویند فلان کس است
از آنجا که که درت خسلق و ضعف بندی در میان جماعت محقق روزگار
است، اشارت بر دی کرده اند که این مرد موعود است، و بعضی گویند
ستور و غائب است و ازین سبب است که میان این دو طایفه
عداوت است بحول و قوت مولانا علی ذکره التجو و التبیح
آنچه درین معنی توفیق یابد در باب سیوم گفته شود این شاء الله تعالی
باب سیوم در معنی آنکه درین روز آن شخص
نیت و در کجا نشیند و چه نام دارد،
و در میان عامه و خاصه معروف است که پیغمبر اشارت
قائم القیامه مولانا علی ابن ابی طالب کرده است چون از حضرت
رسول پرسیدند که قائم القیامه چه کس باشد فرمودند مثل من
علی ابن ابی طالب، چون جای دیگر هم از وی پرسیدند فرمودند
هُوَ خَصِيْتُ خَاصِصِ النَّعْلِ چون باز دیدند که حضرت مولانا
صلوات الله علیه تعلین خویش را برهم نهاده بود و راست

میگرد، و دعای پیغمبر در روز غدیر خضم و آیتهای قرآن
که در حق او وارد شده است بیان فرمودند مشهور است که روزی شکسته
علیه السلام یعنی آن سکت ملعون که بیان مبارک مولانا علی را
مکرر شده بود و بیعت اولی میرد و سلمانش کشت ای فلان آن کسیت
که تو در حق او غلو میکنی و اکنون بدین ذیلی اشش میری و فلان
را طاقت نماند و گفت که این شخص را که تو بدین ذیلی اشش میری
اگر نخواهد که این را بر آن زند و آن را برین میستواند، اشارت بر زمین
و آسمان کرد، و در آن وقت حضرت مولانا در وی نکریت و فرمود
نه هر چه بدانند بگویند.

و مطلب دیگر لیکت زون عبد الله سبا بخدای مولانا
علی مشهور است که مولانا علی فرمودند تا آتش آوردند و ایشان را
فرمودند ازین کشتن بر گردید و اگر نه همه را بسوزانم ایشان گفته اند
چه ازین مطلب بهتر که ذات ما همه توئی این دینی که در میان ما هست
است یکی شود چو کج همه تو بوده و تو خواهی بود بسوزان، پس فرمود
تا آتش در روی ایشان مالیدند تا با ضافه چشم خلق بسته
آنکه روز دیگر ایشان را در بازار بصره دیدند که مان بچشم بدیدند و این
مطلب بخد مت مولانا عرض کردند،

مولانا فضل مبارک میفرماید که هر کس که چنین کند
بسا باشد که در خون خود تصرف کند و هر کس که در خون خود تصرف
کند از ملعونی آن کس باشد

و دیگر عبد الله عباس روایت میکند که عمیق است این
بش علی ابن ابی طالب آنکه میگوید که من روی خدایم و من پسوی
خدایم و من افراشته ام آسمانها را و من گسترانیدم زمینها را
و از این سمت سخنان بسیار است و آنکه میگوید که من دست
خدایم و دست در آتش گم و بنده گان خویش را از آتش بیرون
آوردم و دشمنان را در آتش بگذارم پس آتش را بگویم اینها
مرا و آنها ترا

و آنکه حضرت پیغمبر علیه السلام میفرماید که قاسم
و البخت کیت گویند علی ابن ابی طالب است و در جای دیگر
فرموده معنی او این است که در روز قیامت هر چند ملائکه و جن
و انس جمع شوند و نخواهند که علم قیامت را بردارند شواهد
برداشت و در آن وقت علی ابن ابی طالب پیاید و علم قیامت را
بردارد و از این نوع دلیل بسیار است که مولانا قائم العیاض
خواهند بود

و بالایی همه الامان مولانا علی است و دوست که او را میبند
و معاند نیست و نه ماییت و نه ادایت ندارد و آقا یا ضابطه خلق گاهی
پسر می نمایند و گاهی پسر و گاهی پسر و گاهی پسر و گاهی پسر و گاهی پسر
مادر و وقتی کودک و وقتی پادشاه و گاهی کدو و وقتی غنی و وقتی فقیر
و گاهی مال دار و وقتی درویش و وقتی مقهور و وقتی مغفور و وقتی بیگم
این همه چشم خلق چنین می نمایند تا خلق را بگوید که اینها همه یک
نام زمان امروزه و فردا نماید و پیش از این به هزار سال چنین مردی
بود و اکنون هم باید او باشد و است و خواهد بود و او این همه یک
زمان چنین نماید و یکم مکان و وقتی در مشرق و وقتی در مغرب
و وقتی در جنوب و وقتی در شمال گاهی درین شهر و وقتی در آن شهر
این همه یک است که خلق می بیند و اکنون مولانا علی در
خطبه میفرماید که در مصر مستیرتم و در دمشق را میگیرم و خودم را گردانم
یعنی کردن کسان را گردانم برتم و بعد از آن لیقزای دیار و دیار
روم چون بنواحی آن برسم کوه سارا پست کنم و درختان آن
بجای برکنم و این خواست خود و عطا در این بوده است یعنی در آن
دیار ظهور کنم و آن دیار را سلم کنم و مردم آن نواحی را بطلاعت
و عبادت خویش در آورم و از آنجا بنواحی دیار بفرستم و کسان را بگویم

و در فضل مبارک می فرماید که مردی از مولانا پرسید
 که شما باز خواهید آمد و این کارها را خواهی کرد، چون آن مرد زبان
 نبود بر مولانا یعنی جاہل بود مولانا حرف او را کرد انید و تندی درین
 آورد و مولانا او را کتک من نیسایم کی از فرزندان من بیاید این
 کار با بخت چنان باشد که من کرده باشم، تا آنکه مولانا لکزه
 استلام مهدی از کنار مغرب ظهور کرد و بمصر آمد و منبر بجهاد
 و دمشق را بگرفت و کردن کشان را کردن بشکست، و مولانا
 مصطفی نزار لکزه استجد و استیج با فرزندان شان سلطنت
 و پادشاهی در مصر ظهور داشت چنانکه عت و علا در خطبه فرموده است
 که پیغمبر میگوید در روز قیامت چشمه آفتاب نخت از مغرب برآید
 آمد و میان آسمان رسد و از آنجا باز کرده و در مغرب فرو شود
 و از مشرق برآید و هر جایش که ذکر خورشید قیامت برند این عبارت
 باشد، آن بود که مولانا از مغرب ظهور کرد و همه جا را گرفت بکون
 بنهاد که میان عالم است تحت تصرف خویش در آورده و بعد
 آن بموجب تقاضای وقت باز در مغرب مستور شد

و پیش از این باب آمده که جلال امامان خود مولانا علی
 و خواهرسند بود و در جسد فضل مبارک بر معانی این مقدم است

و در خطبه میفرماید که مثل ما با امامان است عشر اول دلیل است
 بر اوصیا چنانکه از مولانا علی تا تقی احمد امامان را وصی خوانند ازین
 سبب مولانا امام محمد باقر علیه السلام فرمود به جابر جعفی که از وصی
 وصی اوصیا اند عشر ثانی دلیل است بر امامان که شخص و مدت
 را از یازدهم تا بیستم امام خوانند از مولانا مهدی که یازدهم امام
 بود تا مولانا نزار که نوزدهم یا بیستم امام بود و عشر آخرین دلیل است
 بر قائمان و از میت و یکم تا خداوند مولانا علی ذکره الوجود و استیج
 تاسی امام شخص و مدت را هم امام خوانند

و عبارت خطبه مبارک باز باید دیدن اکنون چون مولانا علی
 میفرماید که در مصر سنبر بنم بجهاد و دمشق را بگیرم بگرفت و بعد از
 آن بدیلمان بروم برفت، اما چشم میباید داشت که خود را نبینند
 و تا او را بتواند دید و سخن عس و علا خلاف نیست، دیگر چون صورت
 قیامت بدو کثرت دهند از دیلمان و سیدند دعوت قیامت که خود
 دوزخ است هم از آنجا بدرخشید و چشمه خورشید که جای دیگر چون تو
 بود هم آنجا باشد و در هیچ شهر روشنائی پنهان نشده است
 این چنان باشد که کسی کوید چشمه خورشید فلک در زمین است
 و از کل خویش گسته این سخن محال باشد و هیچ فردمند

قبول نکنند، چون بحکم ظاهر نور از نور شید فلک که جسم از اجسام است گسسته و جدا محال باشد و بحکم قیامت نور خورشید که دعوت مبارک اوست گسسته و جدا محال باشد بلکه از جمله محالات است و این محال جزوی مجازی باشد و آن محال کلی حقیقی است و دیگر آنکه حکم شریعت مشترک است میان خدا و خلق و حکم قیامت بخدای عسکر و جل خاص است و خلق را بخدائی از کون قیامت شریکی نرسد بلکه خود را از آن کون نشان و وجود نیست، پس محال باشد که در دو روز شریعت در بیشتر اوقات مستوفی باشد و در دو روز قیامت آشکارا و حاکم میان اولین و آخرین است

دیکر آنکه پیغمبر علیه السلام فرموده **الْقُرْآنُ بَابُ الْجَنَّةِ** یعنی قرئین دربی باشد از درهای بهشت، چون قرئین درگاه و دیلمان باشد پس واجب است که دیلمان بهشت باشد، مطلب همه خلق عالم بر این معتقدند که خداوند تعالی بیگان در بهشت برود و بدان رابده زرخ اندازد، پس محال باشد که حضرت مولانا بیگان را در بهشت بگذارد و میان بدان در دو روز رود و در گوشه پنهان شود **اللَّهُمَّ عَافِنَا مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ** بلکه خود گفت اند که خدایا راهبشتیان در بهشت بینند

و در دو خیال در دو زرخ

و دیگر وسیل آنکه دو ر قیامت که پیش از آدم بود تا به این دم باقیست که در او ایم اگر چه قیامت همیشه باشد اما باضافه شریعت گردیده است همه نیکان اشارت به حجت کسبه کرده اند و باز بشارت داده اند و گفته اند حجت و قائم بدان محصل باشند که او صیاد اولیا و انبیا و اولوالعزم با جمیع مؤمنان بر این معتقدند

حضرت بابا سیدنا حسن صباح قدس سره در زمانه حجت اکبر قائم قیامت بود و عیسی و دو ر قیامت که کار پدید را آشکارا کند سیدنا قدس سره میفرماید که چون قائم ظهور کند شتری قربانی کند و عسک سرخ پیرون آورد آن وقت مولانا که شکنا خراب کند و پرده تعقیه که در شریعت باشد بردارد و مدتش عالم سستی و سستی نباشد و همه اصحاب قائمش بحکم ظاهر و این همه بشارت در خداوند علی ذکره السجود و التسلیم

بیدیم و آنکه سیدنا حسن حمید را پیغام بر علی ذکره السلام بخدمت و بندگی فرستد و از او آمرزشش خواهد دیگر فضل در خداوند به حسین عبدالمکک بیاید خوانند تا این حال معلوم شود

و خود مختار تقیه که حضرت مولانا از دور قیامت بر دل خلق
 نهاده بود که ام خلق را زهره و یا برای آن باشد که مظهر الهی
 بشکند و حکم شریعت بر دارد و اگر نیست خواهد که چنین کند بیا
 اندیشیدن که خود کار از پیش قرآن بر دارندگی مثل است الا
 که مولانا عسکر و علا سپاید و بر دارد و باید و حکم تقیه که خود
 کرده بود و حکم شریعت که خود میفاده بود بر داشت و هم
 خداوند میفرماید که من گفته بودم و عهد کرده بودم که بطلوت
 پرده تقیه از روی کار برداشتم و بعد وفا کردم

نه در آخر فضل قاضی سود خداوند علی ذکره السلام
 حدود دین را بر می شمارد و میفرماید که من فلان نیستم در جواب
 میگویند اگر پیغمبری بجز بنای میفرماید خدا میخواند و نه کرده است
 که سبب عذاب خلق میشود باز گفته اگر حجت خدائی حجت بنای
 گویند خدا میخواند و خود نه کرده است من حجت خدا باشم و سبب
 عدم خلق در جمله حدود و می شمارد که فلان و فلان نیستم
 و نه میگوید که قائم القیامة و خداوند جمله موجودات و کائنات نیستم
 و دیگر فضل با میر حیدر سود میفرماید که حدیث فرزند
 و همین تصور میسباید داشت که او قائم مقام و قاضی دین من

و این ستری است که نمایه

و ولادت پاک خداوند حسن تقدس اسماء بحکم ظاهر
 بعد از چندین وقت و سال بوده است و در آن فصل تازی
 که خداوند ذکره السلام فرموده است که اِنِّیْ وَ سَعَتْ عَالَمُ
 الزَّمَانِ وَ الْمَکَانَ سِرِّ حَالِ خِشْتَن جَزَوِی بفرماید بعد از آن
 خداوند محمد تقدس اسماء بعد از خداوند حسن جل شانه و
 باخر حال شرح خداوند حسن بگیر من الابداء الی الانتهای
 میفرماید که ابتدا و انتهای ابوی اوست در این باب فکری با
 کرد و حضرت ما تقدس میفرماید که آخر سیدنا خلق را بوی
 که دعوت کرده است نه آخر بوی مولانا ذکره السلام دعوت
 کرده است مولانا از آن روی بود که گفته کُلُّ شَیْءٍ بِهَآلِکَ الْاِ
 وَجْهَهُ آن دست خدای بود که فرموده بَیْدُ اللّٰهُ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ
 منم و دست من است و دیگر جای فرموده که جَنَّبَ اللّٰهُ فَرْقَمَ
 و پهلوی من است و در جمله آن روز بتازی گفته است و در این
 فضل بفارسی فرموده است که وجود حشقی چون دعوی خدائی کند

آیه ۸۸ از سوره القصص (XXVIII) آیه ۱۰ از سوره الفتح (XII)

آیه ۷ از سوره الزمر (XXXIX)

و دیگر

و دیگر خلق را بجهنم می رساند و اگر با کسی که او خود این مرتبه را ندارد
و دعوی بی معنی می کند و میگوید که من حجت قائمم و اوستایم دعوی
تو بر حق نباشد بر حق کسی باشد که او همیشه موجود است و دارای
هر دو عالم است

و سخنان باضافات هر کونه می گوید تا سبب وجود آن کون
باشد مثلاً با اهل تضاد گوید که سبب وجود آن کون باشد
بر اهل ترتیب چنان گوید که سبب وجود آن کون باشد و با
اهل وحدت چنان گوید که سبب وجود آن کون باشد و خلق را
از که درت بر باند و اهل وحدت را به یکا کنی خود رسا

مولانا ذکره السلام میفرماید انا عبد لله عبيد الله
واخوانه الرسول یعنی من یکی از بندهکان خداوند هستم و برادر
آن حضرت رسول خدایم و باز فرموده اند که اگر خداوند در چنین
شناسند کفر دیگر بالای او نباشد و مولانا را در سیم
باید بگویند که فصول بر مقادیر عمتل کشته اند فی الجمله از این
نوع دلیس بر خداوندی مولانا علی ذکره السلام بسیار است
اما این قدر در خدمت راکفایت است بطول نه انجامد بعد
این چهار باب دیگر است و هر جا بجهت قسای در آن باب

در آید در این باب دلیس باید گرفت و شعر مایه تاویل باید خوا
تا نظر رحمت خداوند عالم توضیح ارزانی دارد و بپشت و کرمه
و هو حسبنامو کنا و السلام

باب چهارم در باز نمودن عالم جهانی و چگونگی
آن چنین که این عالم از مرکز خاک تا اوج فلک الافلاک
یک شخص است و یک قوت نورانی استاده است اما یک
صورت متفاوت است و میساید مثلاً همان قوت که در آسمان
حرکت میکند در زمین هم همان قوت است که ساکن می نماید
اما بحکم صورت که تقدیر آسمان نموده اند و در آفرینش آسمان
صورت حرکت دارد و زمین ساکن است و همان قوت که در
آفتاب و ماه و کواکب میساید همان قوت در شکر سیاه
و ظلمت است اما دیدن لازم است و جملہ مقابلات را هم قیاس
سیساید کرد پس گویند چنین نور الهی نخست از افلاک بوی
کواکب بر زمین میساید و از مرکز زمین می بر آید

و آسمانها را آبا خوانند و چهار طبائع اتمعات گویند
و مساعد و نباتات و حیوانات را موالید کشته اند و ایشان را
پدر اند در زمین و بروی زمین چون حیوانات از مورچه تا به مردم

سه طائفه حیوان است پس آن قوت نور الهی هر چه در آید
 اتمات و موالید الطاف زنده است و شخص مردم مستجمع
 میگرداند و باین صورت خاص بجدائی میرساند پس بحکم اضاف
 مردم عالم پراکنده است عالم حیوانی و عالم روحانی بحکم حقیقت
 هر دو عالم پراکنده است و مردم مستجمع اند ازین سبب است
 که عالم را انسان گیر کویند و مردم را انسان صغیر خوانند و
 از روی حقیقت عالم را انسان صغیر و مردم را انسان کبیر گویند
 پس عالم است که حج تفصیل مردم است و مردم است که تفصیل
 جمع عالم است و عالم پراکنده چون جمع شود زندگی مردش
 خوانند و مردم زنده چون بمیرند و پراکنده شوند آن وقت
 عالم پراکنده اشش کویند **اللَّهُ الْحَقُّ وَتَبَارَكَ اللَّهُ ذِي**
الْعَالَمِينَ در باب پنجم صفت عالم روحانی را با پنج نام غام
 رسانید و حیوانی در اینجا تمام شود و روح و جسم با هم دیگر
 تمام و بکمال اند و گسته از هم دیگر نیستند پیوسته و بیج در
 بیج اند مولانا توضیح بدید و عاقبت بخیر بگرداند و هو حسبنا الله
 و مولانا

باب پنجم در باز نمودن عالم روحانی و صفت
 اهل

اهل تضاد و اهل ترتیب و اهل وحدت

بناید و انست که عالم حیوانی و روحانی با هم کامل اند و گسته
 از هم نیستند که مولانا میفرماید که تن و جان بهم تن است و جان
 و تن بهم جان و معقول و محسوس بهم معقول اند و محسوس و
 معقول بهم محسوس و حقیقت بهم حقیقت است مثلاً جان را
 بحیثم اضافی پسنی تن باشد و تن را بحیثم حقیقت مبنی جان
 باشد و اگر مرد و وحدت خداوند را بحیثم اضافی بیند کثرت خلقت
 دیده باشد و اگر کثرت خلق را بحیثم حقیقت بیند وحدت
 خداوند را دیده باشد و در جمله مقابلات همچنین باید دانست
 که هر که حقیقت را بجای خویشستن دارد از دهم و خیالات و نیار
 شد و از رنج عظیم بر آساید که با با سیدنا قدس الله روحه
 میفرماید که هر که را بر این دو کون الفتی است باید از همه رنجها برآید
 و مولانا علی ذکره السلام میفرماید که هر که او مرد حقیقت است ۲۷
 این هر دو کون او راست

و در فضل مبارک میفرماید که چون خدا اقیامت مسیت
 و مشخص باشد چون شریعت خدای موهوم و مختل باشد پس چه
 ماند که نه موهوم و نه مختل باشد اما بکون شریعت خلقتش خدای را

و همنان می پسندارند اما در جمیع عالم روحانی میگویند که عالم مردم است از این سبب میگویند که قوله تعالی **إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَإِیْحَى الْحَیْوَانِ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ** یعنی سرای آخرت زنده است و در جای دیگر فرموده **كُلُّ حَاجِرٍ وَ مَدَّی نَبْطَقُونَ** یعنی هر سنگ و کلوخ آن عالم همه سخن گو باشند و بجز مردم که نتوانند سخن گفتن پس در آن عالم جز مردم چیسری دیگر نتواند بود

حال باید دانست که همین صورت مردم صورت خاص خداوند است جل جلاله که در این صورت باشد که ظهور کرده است چیزی دیگر نمانده که در عالم روحانی هم بدین صورت باشد که حضرت رسول میفرماید **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ** یعنی خدای تعالی آدم را بصورت خویش آفریده و حال معلوم میشود که خدای تعالی در صورت آدم ظهور کرده است و آنچه بعضی میگویند که خداوند بصورت خلق در میان خلق ظهور کرده است برضی ایشان را هرزه سخن میگویند که خدای تعالی بصورت خلق چون باشد اما خداوند مردم را بزرگ و شتر ف کرده است

و بحکم اضافه در این صورت خاص خویشتن در آورده است تا بحکم حقیقت با ذات خویشتن رساند و غرض کل الهی آنکه از آفرینش مردم حاصل شوند

در فصل مبارک میفرماید که خدای تعالی همه چیز را بری مردم آفریده است و آنچه بعضی مردم را بسوی خود آفریده است و از مرکز خاک تا فلک الافلاک همه جہانها و روحانها را باید که بعد از خود ببرند و با معاد رسیدن هم بواسطه مردم است فی الجمله مردی که نیک باشد و در بندگی خداوند زمانی تقصیر نکند و با اهل وحدت نزدیک باشد ایشانرا فرشته خوانند

چنانکه در کلام وارد شده است که قوله تعالی **وَكُنْجَعْلَنَاهُ مَلَكًا** **لَجَعْلَنَاهُ وَلَكِبَسْنَاهُ عَلَيْهِمْ مَا یَلْبَسُونَ** نظم

فریدون فرخ فرشته نبود ز شک و ز منبر برشته نبود
داد و دهش یافت این نیکی تو داد و دهش کن فریدون تویی
و مردی که روی از خداوند زمان گردانیده باشند و بسوی خود آورده باشند و کسانی دیگر را گمراه کنند آنها را شیطان و غول و دیو خوانند و مردی که در نیکی بدرجه فرشتگی زبیده

نرسیده باشند و در بدی هم نه چون دیوان باشند ایشان را
پریان خوانند و گرویی که در باطن سخن زیاده از آن گویند
در ظاهر آنصاف هم پری خوانند و مردم پاکباز و خوش رو
از جمله کودکان و برتا را هم پری خوانند و شاعران هم شوق
نیکو روی را و نیکو خوی را پری خوانند

و بابا سیدنا قدس الله روحه میگوید که این ترکان
نه از فرزند آدمی اند و بعضی ترکان را جستیان خوانند یعنی
پریان گویند پیش از حضرت آدم این جهان را پریان
داشتند اند یعنی ترکان

و در میان خلق در باره بهشت و دوزخ گفت و گو
اما مولانا علی ذکرة السلام چنین میفرماید که هر که میخواهد که شخص
صواب و شخص بهشت جاودانی را ببیند در مردی باید نگریست
که خلق را بخندای خواند و خندای داند و بر دین حریصی نکند
در این باب حضرت رسول علیه السلام در حدیث می فرماید
السَّالِمَانُ بَابُكَ مِنَ الْبُحْتِ چون در بهشت مردی باشد
که پیش کا بهش هم مردی خواهد بود و در حدیث دیگر حضرت پیغمبر
فرموده که سلمان جان بهشت است چون جان بهشت مردی باشد

ابسته شخص بهشت هم مردی خواهد بود بدلیل این دو
حدیث که فرموده اند و بجای دیگر و در فصول مبارک سیفیه تا
که شخص عذاب هم در دوزخ است که آن دویمی باشد و حب
آمد که اقلی خود دوزخ باشد بدلیل عقلی و سستی میفرماید
که سنگ سیاه را چون عذاب خواهند کرد و دویمی خواهند کرد
تا در مقابل خداوند بایستد و بعد عذابش کنند و سنگ
سپید را ثواب خواهند داد چون شخص سلاش کند تا بر کفش
خداوند خویش باشد حال چون نیکو بینی که سنگ سیاه
و سنگ سپید در آن عالم همچون مردی باشند و جمله لوح و قلم
و عرش و کرسی و روح الامین و روح القدس و هر چه خواهی
دیدن و گفتن در جهان هم مردی باشد و خدای در آن عالم
بر این صورت باشد چه خبر باشد که نه بر این صورت باشد این
عالم خبر معین و شخص باشد حال باید دل از مصنوعات و خیالات
برسیباید داشت تا از ظلمات و ضلالت برهند و بروشنایی
عالم دین رسند طاعات و عبادات آن باشد که مردان خداوند
اما در کون تضاد این شناخت حاصل نمیشود و ممکن
حاصل شدن زیرا که کون تضاد کفر است و در کفر طلب برآور نمیشود

حال در کون ترتیب کویم و در کون ترتیب هم آن
شناخت میسر نمی شود چنانچه کون ترتیب هم کون شرکت ایشان چون
به عالم وحدت رسند که عالم خاص اوست خود را و خداوند خود را
باز شناسند و کل کائنات و موجودات را بدانند و هر یک
را در آنجا بجای خویش تن بتوانند شناخت و اهل تضاد و ترتیب
و وحدت این هر سه گروه از خداوند خویش تن بید آیند مثلاً
گروهی که عز و علا را نبینند و نه خواهند دید همین خود را بینند
و به ترس و خیالات راضی اند این گروه اهل تضاد باشند
گروهی که عز و علا را بینند و خود را هم نیز بینند و خواهند
این گروه اهل ترتیب خواهند بود و گروهی که همین را خواهند
و اورا خواهند و اورا خواهند و خود را هیچ نه بینند و هیچ
ندانند و نخواهند ایشان را اهل وحدت خوانند حال نمون
جده و جبهه باید تا از کون تضادی که کون کفر است بیرون
آیند و بکون ترتیب رسند و از کون ترتیب هم که کون شرکت
و اتفاق است جبهه باید کرد تا بیرون آیند و بکون وحدت
که کون حقیقت است و یکا یکی مولانا ست رسیده باشند
آن وقت ناجی و رستگار باشند

باز از اول مطلب بگویم تا مؤمنین بقیض برسند
گروه تضاد و ترتیب را چون مرک جسمانی ایشان برسد و ازین
دار دنیا بروند با لکت باشند یعنی از خدا و خداوندی بیفتند
بعدم جاودانی خود رسند که دوزخ است و اهل وحدت به
حقیقت ناجی اند یعنی با خدا و خداوندی خود رسند که بهشت
سرمدی است به سبیل قول حضرت رسول علیه السلام که
سفرماید مَا بَعْدَ الدُّنْيَا دَارُ الْخَيْرِ وَ تَارَا ، و مولانا علیه
ذکره السلام میفرماید که بقیامت هر کس بخدا رسید جاودانی
رسید و هر که از خداوند افتاد جاودانی افتاد چون خدا
همه اوست و هر که از همه افتاده باشد چه بماند چون از
دنیا برفتی همین خداست و عدم جاودانی هر که خدا و خداوندی
سبب باشد مبارکش باد و هر که نیستی جاودانی سبباید
هم مبارکش باد که حضرت پیغمبر میفرماید وَ كَيْفَ لَيْتَ أَفْقَاتَ
بَعْدَ الْمَوْتِ یعنی هر که پیش از مرک جسمانی بیدار نگردد بعد از
مرگ چه سود و چگونه بیدار شود در عدم اما محتسبان خلق را
بدانچه در عالم جسمانی عذاب سخت نمایند در آخرت کم خواهد
بود مثلاً گفته اند که شما کناه کنسید خدای تعالی شما را

در دوزخ کنند فرشتگان بمردهای آهستین و آتشین
و مغز شمارا خورد و گردانند و خاکستر کنند و بار دیگر زندگینند
و همیشه شمارا می رنجانیده باشند و ماران و کژدمان شمارا
سیکزیده باشند و از اینها خلق را می ترسانند تا کجا که
کنند و بر کناه کردن و سیس نشوند و یکدیگر را هلاک نکند تا
روقی عالم جهانی برقرار بماند و به عالم روحانی و کون حقیقت
توانند رسید و به پیمان چسبند که در عالم بخورند بدان سبب بخورند
و خرم باشند و امیدوارند که تا در طاعت بکوشند مثلاً
گویند بهشت بلخ و بوستان و آبهای روان و درختان ناز
و میوه های خوش بوی و حوران و پریان و نشست و بر خاست
بایشان در قصرهای که خشتها یکی از زر و یکی از سیم و تختهای
آراسته و مرتع و خوردنی ها همه مرغ بریان و نان و حلواها
باشد و پدید شاه ناصر خسرو فرماید

کس نبودی نام فردوس برین را بر زمان
کردن به مرغ و نان و کلیجه و حلواستی

له در دیوان ناصر خسرو که در طهران در سنه ۱۳۱۵ قمری چاپ شد در صفحه ۱۴۱ م اینست
موجود است
رومی نری تحراب کی کردی اگر نه بهشت
بر امید نان و یکتقلیه و حلواستی

و گویند

و گویند شراباً طوراً خورند خداوند تعالی در آنجا شمارا ساقی میکند
که قوله تعالی وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا مانند اینها امید
سیکزند که اگر بکوشند مگر بخدای برسند و بعضی محققان گفته اند که
اگر شما کناه کنید و در خوابید افتاد تا مگر در جهان بگردید و بچهار هزار سال
بمانید که در کلام فرموده تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالسُّورُحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ
كَانَ مِثْقَلُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ و بهشت و بهشتی که
گفته اند که شمارا موش و خرگوش و خوک کنند البته آن
وقت این صورتها بصاحبان آنها نیکو نخواهد نمود باز در جنب
آن صورتها آنها را ترسانند و امیدوارشان هم بکنند
آن وقت هم اگر طاعت دارید بجزار رحمت خدای تعالی خواهید
رسید و اگر طاعت ندارید در درک پنجاه هزار سال بمانید
و فریاد کنید که یا کاین بینی کنت ترا آگاه و در آنجا سیکس
بفریاد شما بازسد و خدا پرستی آن است که عزیز می گفته است (فردا)
دو قدم پیش نیت تا در دوست

تو در اول قدم بی مانی

له آیه ۲۱ از سوره الانشا (xxvi) له آیه ۴۱ از سوره العراج (xx)

له آیه ۴۱ از سوره الانشا (xxvi) له آیه ۴۱ از سوره العراج (xx)

و خداوند

و خداوند قیامت میفرماید که صواب قربت با خداست
چون تو هیچ نباشی همه او باشد قربت از این نزدیکتر نخواهد
و دیگر عزو و علا میفرماید که دعوت با خدا و خدائی میگویم نه با خدا
شناسی و خداپرستی پس در جمله حقیقت که فضول مبارک
بر این معنی مقتر است که خلق را در این عالم عدم خویش را به
دیدن تا بحکم حقیقت با خدا و خدائی رسند و از کون کفسند و
و تضاد و ترشیب برهند که در این مطلب حضرت رسول اکرم پیغمبر
مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ

و با استیذان قدس سره میفرماید که اتیدی که با خدا
بگویم داری باین برادران مؤمن دست کوتاه نکن، و بحکم حقیقت
سخنان محققان یکی باشند همچنانکه ذات ایشان یکیست
بحکم اضافه عبارتشان گسته و پراکنده باشد همچنانکه
شخصشان جدا و پراکنده مینماید و ابل وحدت همه مؤمن و مومن
و عارف اند مولانا توضیح از زانی داده و هو حسبنه و کفی

باب ششم در بیان معنی نظم کردن این دیوان
و حمد و ثنای مولانا تقدس ذکره و اعلیٰ کلیته، باین سبب
گفته شد که همه عزو و علا به نظم و نثر بندگان حاجت است

عزو و علا را ای این هر دو عالم است بقول و منسل بندگان
چه حاجت دارد و آن سبب گفته شد که تا ذکر او باقی ماند
چنانکه شعرای خوب حضرت محمد مصطفی راجان خویشان
گفته اند تا نام ایشان بر روی عالم باقی باشد که حال او نه چنان
حال خلق باشد که ذات او جل جلاله ابد الابدین باقی است و
اورا نه اول است و نه آخر و نه ظاهر و نه باطن و او هو
بجمل شریع قَدِیْکَ و عَلَیْکَ است چه جای آنکه نام و ذکر او
بزبان خلق که نیت بحقیقت اند بماند باقی یا نماند پس
عزو و علا از همه چیز منزله است و نیز او به یکس حاجت ندارد
و همه کس را با و حاجت است که فرموده عَمَّا یَقُولُونَ
الظَّالِمُونَ عَلَوْا کِبَرًا و این نظم و نثر که گسترین بندگان
او جل شانه گفته است نه آن سبب گفته است که تا آنجا
چیزی بدانند، و بنده بفضل و رحمت بی انتهای او قدر نفس
خویشان این قدر میداند که اگر ندانستی نتوانستی گفت و
نیز بدان سبب گفته است که تا اسم بنده باقی ماند، هر که را غم روزگار
باشد از خدا و خدائی بیفتد، و گویند که حضرت سلمان بنده
رسیده و هر که بنده ابرمد سلمان روزگار باشد فی الجمله بندگان

سیباید بود یا با سکه و حضرت پیغمبر بهین سبب فرمود
 انكُم بَعْدَ الذِّیْنِ اِذَا رَاجَعْتُمْ وَاَنْتُمْ

باز بر سخن خویش شویم و نیز به سوی او گفته است
 تا اورا تشریف حقیقی دهند که این تشریف حقیقی خداوند ذکره اسلام
 ارزانی داشته به هر کس که دهد اگر آن کس سر بدینا و آخرت فرود
 آورده و جهت بسوی عالم ارواح و اجسام بجایده و دید با از سر بکنند
 با و از بدن سر بکنند با و در پیش کرک و کفار و سگ انداخته با و عزیزی فرمود
 فرود هر که چون کرکس به مرداری فرود آید و در

کی تواند پیچ و طوطی طعم شکرت
 و در جای دیگر فرموده رباعی

مرغی که خیر ندارد از آب زلال
 منقار آب شور دارد همه سال
 کر آب حیات را به پیشش آرند
 زان آب خورده خورده باشد همه سال

و دیگر نه بان سبب گفته شد که ذکر در میان خلایق باقی بماند زیرا
 که عزت و علا بسنده را بدینا کرد انبیا و ابدالادین به یعتای او
 عزت و علا باقی و پاینده بماند آنگاه اگر ذکر بنده باقی و پاینده بماند

یا مانند بسنده را از آن چه سود و چه زیان لغو و بانه بنده
 را ملعون کند و خود در دو عالم بسنده با را وجودی نماند و بعد
 جا و دانی افستند آن گاه ذکر بنده باقی باشد یا نباشد
 و آن وقت باز بسنده را هم از آن چه سود و چه زیان بود
 بسنده که در عدم باشد او را از هیچ چیز خبر نباشد نه
 از خدائی که هست و نه از خلق که نیست هر کس که بعد
 افتاد او، همچون حال سگ باشد

شخصی از مولانا علی ذکره السلام سؤال کرد که یا
 مولانا شما منبع رحمت و فضل و کرم و لطف سیب باشی سکه را
 هم بشخص و جان باز آر و بر او رحمت کن حضرت مولانا بجواب
 فرموده اند که مولانا اگر هم رحمت بکنم اما او نیست شده از کجا باز
 آید سرائی که همه نیست شد حد آن بجای باشد فی الجمله هر چه در حق
 جده سلطان میسند همان سکه باشد و هر چه در حق جده موقان گویند
 همان سلطان باشد مثلاً بنده از خدا و خدائی بیفتاد و اگر کسی
 گوید بسوی چه گویند بسوی برادران مؤمن که همچون مایان
 ضعیف تر باشند و از آن گفتند که سخن نظم بر خاطر مردم
 آینه و دل آویز تر از سخن نثر باشد زیرا که با نظم افش خیر

باشد مؤمنان بسبب ضعیفی در عالم تضاد مانده باشند
چون بر این معنی توقف یا بند جهد کنند و بگویند که از
کون تضاد بکون ترتیب رسند و اگر بکون ترتیب مانده باشند
جهد و جهد بکنند تا بکون وحدت رسند چرا که کون وحدت را
نهایتی نباشد زیرا که صفات مقدس او را نه سبب و نه
و نه بدایت و نه نهایت و نه اول و نه آخر مثلاً علم قدرت
است و فیض و رحمت و احسان و هر چیز یا نسبت
بعینه و علایق آنرا نهایت نیست

پس کتابی باشد که بکون وحدت رسیده باشد و
امر و ترک قیامت است جهد باید کرد که هر چند نیکی کنی
از خدا بیش یابی کشته اند که هر که یک قدم پیش او آید
خداوند تعالی دو کام پیشو از آید خداوند علی ذکره السلام
میفرماید که آن ای حاجیان خانه حقیقت خدا امروز که روز
قیامت است جهد کنید تا مولانا جل جلاله همه را توفیق
اندازی دارد بفضل و کرمه هو حسنا

باب هفتم در معنی تواریخ و در تاریخ تمام
شدن این کتاب از هجرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

چندین ستمه موافق این هر دو تاریخ اسکندر رومی ستمه
و آن هم موافق این هر سه تاریخ از صدر کونین عمر خیام
نشا پوری و ابوالفتح بطامی و منظر اسفرائینی در عهد ملک
شاه سلجوقی در زمین عراق چندین ستمه و این تواریخ آنکه
بهجتان در تقویم بنویسند و از تاریخ کواکب سیاره تا باخر
دور عطار و از تاریخ کواکب ثوابت و حساب کواکب
بر صدر رساله یکدرج روند و هر سه سی و شش هزار سال
جمله خلقت بگردند و در این روز ماه سعد تمام در سلطان بود
و عیوق در جزا بود و اوج شمس هم در جزا بود و دیگر آنرا هم
بدین حساب باید کرد از تاریخ انبسیای اولو العزم تا آخر دور
آدم سر نبی و از تاریخ امامان ستمه صلوات الله علیهم
چنین فرماید که هفت هزار سال قائم قیامت مذکور و ابجد و تاریخ
ظهور کنند و چون هفت بار ظهور کنند آن بار هفتم را
قیامت القیامت گویند و در این دور ما قائم قیامت
گویند و در اقلیم چهارم که اقلیم شمس است در زمین
بابل دیار عجم از میان جبل یعنی کوه دیلمان بر قلعه الموت
مولانا بود و از اول این ظهور مبارک تا بوقت تمام شدن

این دیوان که بیش چهل سال شمس بود این
نسخه با تمام رسید و تصحیح مولا
یا مولانا، تمت کتاب بعون
ملک الوهاب
تمام شد

مطلوب المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عرفنا بنفسه علمنا من شكره
وقد فتح لنا بابا من أبواب العلم يربو ببيتته وذلنا
لا خلاص في توحيدده هر چند که این کترین بندگان
دعوت ما دیر محسوس بودی خود را قابل آن نمیدانند که از علم
سخن گوید اما چون حضرت عقیلا لایزال نافذ اشارت فرمود
اند که بنده آنچه از فضول مبارک مقتدر و از کتب پیویان
دین خوانده و از معاملات شنیده شمه بامؤمنان طالب
تفسیر کن بموجب فرمان این بنده که کسب این چند کلمه
انتخاب کرده تا کسانی که طالب دین حق باشند ایشانرا
فهم این معانی دشوار نباشد چون ترکیب وجود آدمی از
چهار طبایع خالی نیست این مختصر را برابر طبایع چهارگانه

بر چهار فصل اختصار کرده شد تا کسی که طالب دین حق
باشند پیروی نمایند و این رساله را مطلوب المؤمنین
نام نهاده شده و این حقیر را توفیق بحکم عظیم خداوند
عزیزان و اصحاب زاده بهم آید **تَوْفِيقُهُمْ** اخیرات که چون
این رساله را ملاحظه نمایند از لفظ رکیکت و یا معنی نابجاکی
و یا سهوی و خطائی بینند آزا از این بسند عام تمام دانند
و اصلاح در آن ارزانی دارند و آزا از راه مکرمت بذیل
شفقت پیوشانند و اگر سخن پسندیده و معنی بیجاکی به بینند
آزا از وجود مبارک خداوند زمان ذکره السلام دانند و هیچ
رضا استماع فرمایند و این ضعیف ذلیل را بد عای خیر
یاد فرمایند

فهرست فصلهای مطلوب المؤمنین که تفصیلی است
این است **فصل اول** در بیان مبدء و معاد **فصل دوم**
در بیان مؤمن اسماعیلی **فصل سوم** در بیان تولا و تبرا
فصل چهارم در بیان هفت ارکان شریعت
فصل اول در بیان مبدء و معاد مرد عاقل را باین
دانست که مبدء وجود آدمی از اثر باری تعالی

بیان عقل و نفس و افلاک و انجسم و تأثیرات طلیح موجود
میشود و این عالم سفلی اثری است از عالم علوی چنانچه از حکمت
آسی و آثار دلائل عقلی معلوم میشود که آنسرید کار را بجا
و تعالی مقصود از آفرینش عالم آدم بوده است بدین معنی که
قوله تعالی **كُلُّكَ لِمَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ** و علم و معرفت
که در آدمی موجود است در افلاک و انجسم و معادن و باقی
حیوانات موجود نیست و آدمی را از جملة موجودات برگزیده
است بدین معنی که **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ**
فِي الْكِبَرِ وَالْإِحْرَارِ و چون مبدء وجود آدمی از امر واجب
الوجود موجود شد و مقصود آفرینش این عالم او بود و او
شریف تر جوهری است پس بر آدم عاقل را واجب باشد که
مبدء و معاد خود را چنانچه شرط است بجای آورد و بداند که
از کجا آمده و بچه کار آمده و بازگشت او بجا خواهد بود تا خود را و
آفرینش عالم را بداند و باطل نکرده باشد و این معنی
جز بمعرفت آنسرید کار برحق سبحانه تعالی حاصل نیست و
معرفت آنسرید کار جز بمعرفت رسول علیه السلام و فرزندان

بحق او که امام زمان و خلیفه دومی و قائم مقام ادیند
حاصل نیست بدین معنی که قوله تعالی اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ
خَلِیْفَةً لِّهٖ و حدیث حضرت رسول علیه السلام است که
لَوْ خَلَّتِ الْاَرْضُ مِنْ اِمَامٍ سَاعَةً لَّمَّا دَثَّ بِاَهْلِهَا وَ
مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ فَمَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً
و الجاهل فی التبار یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را
نشناسد مرگ او مرگ جاهلان باشد و چون کرد کار خود را
بدانست و معرفت رسول و امام زمان حاصل کرد سبده و
معاذ خود را دانسته باشد بعد از آن بروی واجب باشد
شرائط بندگی و فرمان برداری بدین معنی که قوله تعالی
وَ مَا خَلَقْتُ الْاِنْسَ وَ الْاِنْسَ اِلَّا لَیْعْبُدُوْنِ یعنی نیافریم
پری و آدمی را الا از بهر آنکه مرا پرستند و شناسند و عبادت
کنند پس پرستیدن موقوف است بشناخت و شناختن
حق تعالی بقول تفصیل میشود زیرا که هر معرفت و هر صفتی که انشا
ست بی تعلیم حاصل نمیشود پس شناختن حق تعالی شکل ترین
چیز است و حق اولاً بود که بتعلیم احتیاج داشته باشد و ثن

له آیه ۲۸ از سوره البقره (II) که آیه ۵۰ از سوره الذاریات (۱۱)

تعلیم بمعنی رسد که او را با کتاب معرفت پیچ احتیاج نباشد
پس بر جوهری که مقصود آفرینش این عالم او بوده
واجب نمکند که مانند حیوان بخورد و بنسپد و لذات نفسانی
شغول شود و در امر و نوای تقصیر کند تا از حیوان باز پست بود
بدین معنی که قوله تعالی اِلَّا کَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَصْلُ سَبِیْلٍ
افتاده باشد پس بهر وقتی که مرد عاقل بر موجب امر و فرمان
امام زمان مأمور بامر معصوم صادق باشد مال و عیال و جان
و تن که همه عاریت است همه را در راه حق بذل کنند و وجود
خویش را کلی از پیش بردارند چنانچه از امر واجب الوجود
موجود شده است از این عالم مجازی نیز بعالم حقیقی باز گردد
بدین معنی که قوله تعالی کُلُّ شَیْءٍ یَّکْجَعُ اِلَیَّ اَصْلِهٖ بامعنا
خود رسیده باشد این است شرط سبده و معاذ باز گردد
باصل خود همه چیز زیر صافی و نقتسه و از زیر
در بیان مؤمن اسماعیلی جماعتی که طایفه
دین حق اند و خود را اسماعیلی میدانند
می باید که شرط مؤمنی و معنی اسماعیلی را بدانند معنی اسماعیلی را

له آیه ۴۰ از سوره الفرقان (XXV)

با نیت سنی اسماعیلی آن است که هر که دعوی مؤمنی کند
 اورا باید سه نشان داشته باشد اول معرفت امام زمان
 اورا حاصل باشد با ثبات حجت اعظم و ما مورأمر و فرمان
 معلوم صادق باشد و یک لحظه از ذکر و فکر حق تعالی نباشد
 دوم رخصا یعنی هر چه بدورسد از خیر و شتر و نفع و ضرر
 بدان متغیر نباشد، سیوم تسلیم یعنی باز سپردن محو باز
 سپردن آن باشد که هر چه هست و به آن جهان نخواهد شد
 همه را عاریت داند و باز سپارد چون جان و مال و عیال
 که همه عاریت است و باقی حالات دنیا را در راه حق بذل کند
 تا بدرجه مؤمنی رسیده باشد بدین معنی که فَلَا دَرَسَ لَكَ لَا
 يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
 فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
 بعد از آن موقن باید شدن بدین معنی که قوله تعالی يُؤْمِنُونَ
 بِالْغَيْبِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و موقن را هم سه
 نشان باشد اول حق الیقین یعنی درستی یقین دوم

له آیه ۵۰ از سوره النساء (۱۷) ۳ آیه ۲ از سوره البقرة (II)

له آیه ۳ از سوره البقرة (II)

عزرا بقدر

علم الیقین یعنی دانستن یقین سیوم عین الیقین یعنی
 ذات و حقیقت را به یقین دانستن حق الیقین درجه مؤمنانی
 باشد که از دنیا روی با آخرت دارند و علم الیقین درجه مؤمنانی
 باشد که بدرجه کمال آخرت رسیده باشند و عین الیقین درجه
 مؤمنانی باشد که از دنیا و آخرت بگذرند و ایشان اهل وحدت
 باشند و بدرجه وحدت وقتی توان رسید که از هستی خود
 بکل الوجود بسته اند و بهشت و ثواب و کمال خود نطلبند از
 دنیا و آخرت از هر دو بگذرند بدین معنی که قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ
 حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَهَذَا حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ تَعَالَى
 و رسول علیه السلام فرمودند که دنیا حرام است بر اهل آخرت
 و آخرت حرام است بر اهل دنیا و هر دو حرام است بر اهل الله
 تعالی این است شرط مؤمن اسماعیلی که یاد کرده شد بخود ولی ما
 در بیان تولی و تسبیح و هر که
فصل سیوم
 دعوی دین داری کند اورا

دو چیز چاره نباشد اول تولی و دوم تسبیح و تبراین
 معنی که الَّذِينَ لَهُمْ حُبُّ اللَّهِ وَبَغْضُ فِي اللَّهِ حَقِيقَتِ

تولی

توئی روی با کسی کردن است و حقیقت تبسرا از غیر او نیز
شدن

و توئی تبسرا را هر یک ظاهری و باطنی هست تو لا
ظاهر آنکه روی با نیکان کند و تو لای باطن آنکه روی
بامر خدا کند یعنی امام زمان و تبسرای ظاهر آنکه
از بدان بسترند و بیزار شوند و تبسرای باطن آنکه از هر چه
جزا دست ببرند و بیزار شوند و توئی و تبسرا
بچهار چیز تمام میشود اول معرفت دویم محبت بیوم
هجرت چهارم جهاد و این چهار چیز را هر یک را ظاهر
و باطنی است ظاهر معرفت آنکه خدا را بر و خدا یعنی امام زمان
که خلیفه اوست بشناسند و باطنش آنکه غیر او را نشناسند
و ظاهر محبت آنکه او را بپرستند و دوست دارند و باطنش
آنکه هر چه جزا دست او را دوست ندارند و ظاهر هجرت آنکه
از دشمنان او بسترند و بیزار باشند و باطنش آنکه هر چه
جزا دست چون عیال و جان و تن که همه عاریت است از
همه بسترند و بیزار شوند و ظاهر جهاد آنکه با دشمنان حق شکی
کنند و باطنش آنکه با خود در ترک لذات و شهوات

کوشش

کوشش نمایند و جهاد کنند و همه را در راه حق نیست کردن
چون این معانی را بجای آورده باشند توئی و تبسرای
حقیقی درست شده باشد این است شش طوئی و تبسرای
حقیقی که یاد کرده شد بحد و بی زمان

فصل چهارم

در بیان هفت ارکان شریعت
و تأویل آن، نیز دیکت است

طائفه روشن است که پیشتر از ظاهر و باطن هیچ چیز نتوان
رسید و هر چیزیکه موجود است او را ظاهری و باطنی است
مثلاً ظاهر که عالم سفلی است و عالم باطن که عالم علوی است
و هر چه در این عالم سفلی که ظاهر است موجود است در عالم باطن
موجود خواهد شد

اول ظاهر شریعت آنکه پوست موجود میشود بعد از آن
مغز و دانه و بار که مقصود است بکمال میرسد پس هر که در حق
خدا پرستی کند باید که اول ظاهر شریعت که پوست است بدانش کار
ببندد و از امر و نواهی آن که هفت ارکان شریعت بر
قانون شریعت بجای آورد و بعد از آنکه ارکان ظاهری را بجای
آورده باشد و خواهد که معنی آن را بداند که باطن است و بداند

از این عالم سفلی بدان عالم باطن باز کرد و بیعت ام اصلی خود
رسد برین موجب باید که هفت ارکان حقیقت را بجای
آورد تا مرد حقیقت بوده باشد

اول شهادت، و شهادت آن باشد که خدایا یا امام
زمان شناسی بدین معنی که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*
دویم طهارت، و طهارت آن باشد که از آئین سنت
گذشته دست برداری و بر هر چه امام زمان فرماید حق دانی و طبع
امرا و باشی بدین معنی که قوله تعالی *الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ*
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

سیوم نماز است، و نماز آن است که یک نفس
از طاعت خدا و رسول خدا و خلیفه خدا غافل نباشی تا پیوسته
در نماز باشی بدین معنی که *الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَواتِهِمْ دَائِمُونَ*
چهارم روزه است، و روزه آن باشد که هفت
اعضای خود را از ظاهری و باطنی فرمان خدای تعالی بسته کردی
بدین معنی که قوله تعالی *قَالَتْ مَرْيَمُ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّبِّ صَوْغًا*

له آیه ۲۴ از سوره البقره (II) له آیه ۶۲ از سوره النساء (۱۶) له آیه ۲۳ از
سوره الماعن (xx) له آیه ۲۷ از سوره مریم (۱۸)

خمس زکات، و زکات آن باشد که هر چه خدای
تعالی تو را ارزانی داشته باشد ده یک بیت المال امام زمان
برسانی یا آنچه بفرمان مولانا برادر مؤمن ارزانی داری و
حق فسترا و مسکین باز گیر بدین معنی که قوله تعالی *وَيُؤْتُوا*
الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ

ششم جهاد، و جهاد آن باشد که بانفس و هوای
خود جنگ کنی و او را بجستی، فردا، نفس مردود است او را رد
کنید پس مکان بر عالم سرمد کنید و از هر چه جز خدا
باشد بسترید و جان و تن خود را در راه حق بذل کنید بدین معنی
که *وَالْجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ*
هفتم حج است، و حج آن باشد که دست از این

سرای فانی برداری و طلب سرای باقی کنی بدین معنی که *وَمَا هَذِهِ*
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا كَهْوٌ وَكَيْفَ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهيَّ
الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ که و این است طریقه
اہل حج باطن،

و باید که تاویل هفت ارکان شریعت بدین معنی بوجبی که

له آیه ۳۸ از سوره البقره (II) له آیه ۶۲ از سوره النساء (۱۶)
له آیه ۲۷ از سوره الماعن (xx) له آیه ۲۳ از سوره البقره (II)

یاد کرده شد بجای آرند تا مرد حقیقت باشند که امر و نواهی
و تکالیف شرعی بسیار آسان تر است از تکالیف حقیقی بدان
سبب که مرد شریعت اگر هر طاعتی که در شریعت بر او واجب
باشد بدو ساعت در شبانروز می تواند کرد و بعد از
آن بمرهم و کعب و کار دینوی که باشد مشغول شوند و بحکم
شریعت خدای پرست و رستگار بود و امر و نواهی حقیقت
و شوار ترست بدان سبب که مرد حقیقت اگر طرفه العینی از
نماز و روزه و طاعت امر و نواهی باطنی باز ماند و غافل شود

۱۳

در آن وقت هر چه گوید و بپسند و نکند نه بسوی خدا باشد
بلکه اگر کاشه آبی و یا لقمه نانی بی یاد خدای تعالی از جهت
رفع تشنگی و گرسنگی خورد او را رفع نکند و آن آب
نان بر او حرام باشد بحکم حقیقت و او مرد حقیقت و اهل
باطن نبود بلکه هر طاعتی که کرده باشد ضائع بود و او خدای
پرست و رستگار نبود و جماعتی که خود را بدین توت نمی بیند
و با امر و نواهی حقیقی قیام نمیتواند نمود و الا آنکه بت
از طاعت شریعت کوتاه نکند که خیر الدنیا و الاخرة

تله آیه ۱۱ از سوره الحج (XXII)

باشد

باشد و هر که خلاف این کند نه مرد شریعت باشد و نه مرد
حقیقت است محمد و بی دین باشد و حق تعالی بکنان
توفیق طاعت ظاهر و باطن ارزانی دارد و برابر حق
تعالی و فرمان امام زمان و متابعت قسره آن و انجا حضرت
رسول علیه السلام بدارد و ثابت قدم دارد و از وسوسه
شیطان و جور و ظلم ظالمان و بلاهای ناکبان و فتنه های
آخر زمان در امان خود بدارد یا صاحب العصر والزمان
آمین یا رب العالمین بر حمتک یا ارحم
الرحمین

تمام شد

رساله مطلوب المؤمنین تاریخ ۱۵

صفر المظفر ۱۳۵۲ هـ

فهرست اسما و اصطلاحات

که در کتاب هفت باب موجود است

(نمره های صفحه های نسخه اصلی اشاره است که در حاشی نوشته)

| | | | |
|---------------|---------|-------------------------|----------|
| آبا (آسانها) | ۲۵ | امام زمان | ۷-۱۶ |
| ابراہیم | ۹ | امام ستقر | ۱۲-۸۸ |
| ابلیس | ۹ | امان (عشر ثانی از امان) | ۱۸ |
| آخرت | ۲۳ | اقتات (طباخ) | ۲۵ |
| اخرا الرسول | ۲۳ | امیر حیدر سعود | ۲۲ |
| آدم | ۶-۲۰-۲۸ | انسیا | ۹ |
| آدم و آتش | ۸-۹ | انبیا و اولیا | ۶ |
| آدم سرخس | ۴۰ | انسان صغیر | ۲۵ |
| اصفهان | ۳ | انسان کبیر | ۲۵ |
| اصافات هر کوه | ۲۳ | اوصیا (عشر اول از امان) | ۱۸ |
| اصافی و حقیقی | ۲۶ | اولی | ۳۰ |
| اُنکوت (قلعه) | ۴۰ | اهل بیشت | ۹ |
| امام (مولانا) | ۷-۸ | اهل ترتب | ۲۳-۲۶-۳۳ |

| | | | |
|--------------------------|----------------------|-------------------|-------|
| اهل تضاد | ۲۳-۲۶-۳۲ | ترسا | ۱۱ |
| اهل دوزخ | ۹ | ترکان | ۲۹ |
| اهل وحدت | ۲۳-۲۶-۲۸-۳۲ | تشریف حقیقی | ۳۷ |
| بابا سیدنا | ۱۱-۲۶-۲۹-۳۵ | تقطیل | ۳ |
| بابا سیدنا حسن صباح | ۲۰ | تقی احمد (مولانا) | ۱۸ |
| بابل (زمین) | ۴۰ | بابر جعفری | ۱۸ |
| باطن طریقت | ۱۰ | جان | ۴ |
| براییمه (است ملک یزدانی) | ۹ | جده وجد | ۲۲-۲۹ |
| بصره | ۱۵ | جماعت قائم | ۴ |
| بغداد | ۱۷ | جماعت محققه | ۴-۱۳ |
| بشت | ۳۴-۳۰-۲۹-۲۰-۱۹-۴ | جماعت ناجیه | ۵ |
| پرده تقیه | ۲۱ | جووان | ۱۰ |
| پریان | ۲۹ | حجت اکبر | ۲۰ |
| پیغمبر | ۱۷-۱۵-۱۴-۱۳-۱۹-۲۲-۲۷ | حجت خدای | ۲۲ |
| تاریخ اسکندری | ۴۰ | حجت قائم | ۲۳ |
| تاریخ امان ستقر | ۴۰ | حجت وقائم | ۲۰ |
| تاویل | ۱۰-۲۴ | حدود دین | ۲۱ |

| | | | |
|----------|-------------------------|----------|---------------------------------|
| ۲۲ | حدیث فرزند | ۲۲ | خداوند حسن کبیر |
| ۲۲ | حسن (خداوند تقدس اسماء) | ۲۲-۲۷-۲۹ | خداوند ذکرة السلام |
| ۲۲ | حسن کبیر (خداوند) | ۵-۱۳-۲۸ | خداوند زمان |
| ۲۱ | حسین عبدالمکث | ۳۱ | خداوند علی ذکرة السجود الشیخ |
| ۲۰-۲۱ | حضرت مولانا | ۲۱ | خداوند علی ذکرة السلام |
| ۲۱ | حکم تقیه | ۳۵ | خداوند قیامت |
| ۲۸ | حکم حقیقت | ۲۲ | خداوند محمد تقدس اسماء |
| ۱۹-۲۱ | حکم شریعت | ۲۴ | خداوند ی مولانا علی ذکرة السلام |
| ۱۰-۱۱-۱۹ | حکم قیامت | ۱۰ | خضر |
| ۱۷ | حکوان بغداد | ۱۶-۱۷-۱۸ | خطبه مولانا علی |
| ۲۱ | حمید | ۱۷ | خورشید قیامت |
| ۲۲ | حیدر مسعود (امیر) | ۲۴ | دُرّ یتیم (مولانا) |
| ۵-۳۵ | خداپرستی | ۲۳ | دعوت سیدنا |
| ۲-۳-۲۵ | خداشناسی (اسل درج) | ۱۸ | دعوت قیامت |
| ۲۲ | خداوند جبر موجودات | ۱۹ | دعوت مبارک |
| ۲۲ | خداوند حسن (ولادت) | ۱۶-۱۷-۱۸ | دمشق |
| ۲۲ | خداوند حسن جل شانہ | ۹-۱۹ | دور شریعت |

| | | | |
|---------------------------|-----------------|--------------------|--------------|
| ۲۱ | سیدنا حسن | ۱۹-۲۰-۲۱ | دور قیامت |
| ۱۰ | شب ظاهری شریعت | ۴-۸-۲۰-۲۹-۳۰ | دور رخ |
| ۱۸ | شخص محدث (امام) | ۳۰ | دویمی |
| ۳۶ | شعرا | ۱۶-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱ | دیلمان |
| ۳۱ | شناخت | ۳ | دیلمی |
| ۱۰ | شنبه (موسی) | ۲۹ | دیو |
| ۸-۹ | شویم (ملک) | ۱۰ | ذوالقرنین |
| ۱۲ | شیعیان | ۶-۷-۱۳-۲۸-۳۰-۳۲-۳۵ | رسول |
| ۸ | صابیه (انت آدم) | ۳۱ | روح الایمن |
| ۳ | صفات | ۳۱ | روح المقدس |
| ۱۸ | صور قیامت | ۸ | زین العابدین |
| ۲۸ | صورت آدم | ۱۳ | سائین (بُت) |
| ۲۷ | صورت خاص خداوند | ۲۶ | سختان معقان |
| ۱۰ | طوبسینا | ۱۴-۳۲-۳۸-۳۹ | سکده |
| ۱۲ | ظاهری و باطن | ۱۴-۳۰-۳۷-۳۹ | سلمان |
| ۹-۱۰ | ظاهری شریعت | ۱۲ | سنتی |
| ۶-۱۲-۱۶-۱۷-۲۰-۲۱-۲۸-۳۰-۳۱ | ظهور | ۲۳-۳۰ | سیدنا |

| | | | |
|----------------------|----------|-----------------------------|-------------|
| عالم تضاد | ۳۹ | عیسی و ذریعیات (حسن صباح) | ۲۰ |
| عالم جسمانی | ۲۳-۲۶-۲۴ | غدر رستم | ۱۴ |
| عالم روحانی | ۲۲-۲۷-۲۶ | غول | ۲۹ |
| عالم وحدت | ۳۱ | ابوالفتح بطلانی | ۴۰ |
| عبداللہ سبا | ۱۴ | فرزند (حدیث) | ۲۲ |
| عبداللہ عباس | ۱۵ | فرشته | ۲۹-۲۸ |
| عجم | ۴۰ | فرشتگان | ۳۳ |
| عراق | ۴۰ | فرعون | ۱۰ |
| عزفات | ۸ | فریدون | ۲۹ |
| علم سرخ | ۲۱ | فضل امیر جمید بسعود | ۲۲ |
| علم قیامت | ۱۵ | فضل تازی خداوند ذکرہ التلام | ۲۲ |
| علی ابن ابی طالب | ۳-۱۵ | فضل فارسی | ۲۳ |
| علی ذکرہ ابجود و تنج | ۵-۱۸ | فضل قاضی مسعود | ۲۱ |
| علی ذکرہ التلام | ۲۱ | فضل مبارک | ۲۲-۱۸-۱۷-۱۵ |
| علی (مولانا) | ۱۴ | فصول | ۲۴ |
| عمر خیام نسا پوری | ۴۰ | فصول مبارک | ۳۵-۳۰ |
| عیسی | ۱۱-۱۲ | فضل ذہ خداوند | ۲۱ |

| | | | |
|------------------------------|-------------------|------------------------|-------------|
| قاسم التار و البختہ | ۱۵ | کون ترتب | ۳۱-۳۲-۳۹ |
| قاضی مسعود | ۲۱ | کون تضاد | ۳۱-۳۲ |
| قائم | ۲۰-۲۱ | کون وحدت | ۳۲-۳۹ |
| قائم قیامت | ۱۰-۲۰-۴۰ | لوح و قلم و عرش و کرسی | ۳۱ |
| قائم القیامتہ | ۵-۱۴-۱۳-۱۵ | متشبعان | ۳ |
| قائم (عشر ثلث از امامان) | ۱۸ | مجادلہ | ۴ |
| قائمیان | ۲-۴ | محققان | ۳۳-۳۴-۳۶-۳۷ |
| قائمیان و محققان | ۵ | محققان (قائمیان) | ۲ |
| قائمیان کہ محققان روزگار اند | ۱۲ | محققان روزگار | ۱۳-۱۲ |
| قید | ۵ | محققان و قائمیان | ۵ |
| قرآن | ۴-۶-۷-۱۴ | محمد (خداوند) | ۲۲ |
| قرزوبین | ۴-۱۹ | محمد باقر | ۱۸ |
| قطب | ۱۲ | محمد بن حسن عسکری | ۱۲ |
| قیامت | ۲۹-۷-۱۵-۱۱-۱۰-۹-۸ | محمد ابن حنفیہ | ۱۲ |
| قیامتہ القیامات | ۴۰ | محمد مصطفیٰ | ۳۶-۳۷-۱۲ |
| کوشکما | ۲۱ | محمد مهدی | ۱۲ |
| کون حقیقت (کون وحدت) | ۳۲-۳۴ | مرد حقیقت | ۲۷ |

| | | | |
|---|----------|---------------------------|----------|
| مستقر | ۱۲-۴۰ | مُنْتَهَا | ۳-۳۷ |
| مسعود (قاضی) | ۲۱ | موالید | ۲۵ |
| مسیحا | ۱۰ | موسی | ۱۰ |
| مشرق | ۱۷ | مولانا علی | ۱۵-۱۷-۱۸ |
| مصر | ۱۶-۱۷-۱۸ | مولانا ذکره السلام | ۲۳ |
| مصطفی زرار لُذکره التَّجود و التَّجسُّد | ۱۷ | مولانا علی ذکره السلام | ۲۷-۳۰ |
| مظفر اسفرائینی | ۴۰ | مولانا ذکره السلام (مصدی) | ۲۳-۳۸ |
| معجزه | ۲۲ | مصدی | ۱۷-۱۸ |
| معد | ۱۱ | مُحَرِّ الْمُحْی | ۲۱ |
| معرفت | ۸ | مُحَرِّ تَقِیَّة | ۲۱ |
| مغرب | ۱۷ | ناجی و رستگار | ۳۲ |
| ملک السلام | ۹-۱۲ | نارن (بُت) | ۱۳ |
| ملک شاه سلجوقی | ۴۰ | ناصر خسرو (سید شاه) | ۳۴ |
| ملک شولیم | ۸-۹ | نزار (مصطفی) | ۱۷-۱۸ |
| ملک یزداق | ۹ | نص قرآن | ۶ |
| منظره | ۳ | نوح | ۶-۹ |
| منبر | ۱۶-۱۷-۱۸ | واریطه | ۵ |

| | | | |
|---|----------------|-------------------------|-------------|
| وصی (عشر اول از امامان) | ۱۸ | هفت باب | ۱ |
| ولادت خداوند حسن | ۲۲ | هندوستان | ۱۳-۱۶ |
| وهم و خیال و پنداشت | ۲-۳-۴ | هنود | ۱۳ |
| وهم و پنداشت | ۵ | یزداق (ملک) | ۹ |
| فهرست اسما و اصطلاحات که در کتاب مطلوب المومنین موجود است (نیزه با مرجع بعضیهای نسخ اصلی است که در حاشیه میرقوم است) | | | |
| اشیات حجت اعظم | ۶ | جماد (ظاهر و باطن) | ۸-۹-۱۱ |
| ارکان ظاهری | ۱۰ | حج | ۱۲ |
| اسمعیلی (مؤمن) | ۶-۸ | حجت اعظم | ۶ |
| امام زمان | ۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹ | حق الیقین | ۷ |
| امرو و احوالی حقیقی | ۱۲-۱۳ | حکم حقیقت | ۷-۱۳ |
| اهل باطن | ۱۳ | خدا پرستی | ۱۰ |
| اهل حج باطن | ۱۲ | خداوند زمان ذکره السلام | ۲ |
| اهل وحدت | ۷ | خلیفه (امام زمان) | ۹-۱۱ |
| انقض فی الله | ۸ | دعوت بادیه | ۱ |
| انزای ظاهر و باطن | ۸ | دین حق | ۱-۲-۶ |
| تسلیم | ۶ | رسول | ۳-۴-۷-۱۱-۱۳ |
| تعلیم | ۴-۵ | رضا | ۶ |
| تولی و تکیه حقیقی | ۸-۹ | روزه | ۱۱-۱۳ |
| تولای ظاهر و باطن | ۸ | زکوات | ۱۱ |
| جماعت دین حق | ۶ | شرط مؤمنی | ۶ |

| | | | |
|----------|-----------------------|---------|--------------------|
| ۲ | نخودمان | ۴ | شناخت حق |
| ۱۰-۱۲-۱۳ | مرد حقیقت (موسس) | ۱۰ | شهادت |
| ۹ | مرد خدا (نام زمان) | ۱۴ | صاحب العصر والزمان |
| ۱۲-۱۳ | مرد شریعت | ۱۲ | طاعت ظاهر و باطن |
| ۱۱ | مریم | ۱۰ | طهارت |
| ۲ | مظلوم المؤمنین | ۹-۱۱ | ظاهر و باطن |
| ۸-۹ | معرفت (ظاهر و باطن) | ۱۰ | ظاهر شریعت |
| ۳ | معرفت آفریدگار | ۵ | عالم حقیقی |
| ۵-۶ | معلم صادق | ۷ | علم الیقین |
| ۳ | مقصود آفرینش این عالم | ۷ | عین الیقین |
| ۱۳ | محمد | ۱ | فصول مبارک مقدس |
| ۷ | موقن | ۱۳ | قرآن |
| ۱۱ | منار | ۵ | کتاب معرفت |
| ۳-۵ | واجب الوجود | ۱ | کتاب پیشوایان دین |
| ۷ | وحدت | ۲-۳-۴-۵ | سید و سجاد |
| ۸-۹ | هجرت (ظاهر و باطن) | ۲-۳ | سید و وجود آدمی |
| ۱۰ | هفت ارکان حقیقت | ۸-۹ | حجت (ظاهر و باطن) |
| ۹-۱۰-۱۱ | هفت ارکان شریعت | ۱ | محمد طوسی |

منتشر بهمت علی اصغر فیضی زیر سرپرستی اسلامی رسیح ایسوی این ۴۳ جلدی
 در طبع نظری زیر امر از اعلیٰ استریت عمر کهای بی بی پست زیر طبع گردیده است تا آید از اگر بهر چه
 رود